

بررسی تطبیقی استعاره‌شناختی عشق در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا

Comparative study of Maulana and Attar's view of love from a cognitive perspective

Somayye Tasdighy*

سمیه تصدیقی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۳

Abstract

The theory of cognitive or conceptual metaphors was first introduced by Lakoff and Johnson. According to this theory, the metaphor was not only a rhetorical element specific to the language of poetry, but they believed that the basis of human thought is metaphorical. Although cognitive metaphors were first studied in everyday language, but given the abstract nature of mysticism, it slowly opened its place in mystical studies. Love, as the key element of mysticism, plays an important role in mystical texts, especially mystical love. This research is based on the theory of metaphorical cognition of Lakoff and Johnson, followed by a deeper understanding of love in Attar and Mathnawi's rituals from the cognitive perspective. In this article, love is considered as the target domain and its source domains of it, are studied in the poetry of the two poets. Then a comparison has been made between the source domains of love in their works. The results of the research show that despite the similarity of the viewpoints of the two poets, there is a difference between Rumi's view and Attar's view. Attar focuses more on the aspects of the mastery and destruction of love, while Rumi notices more about the aspects of Uniting the enjoyment and sentiment of love. In fact, the movement to look at love from Attar to Maulana, from mastery and destruction of love, towards unity, the pain and suffering mixed with pleasure, and the inclusion of love.

Keywords: Conceptual metaphors, Love, Attar, Mowlana, Mathnawi.

چکیده

لیکاف و جانسون برای اولین بار نظریه استعاره‌های شناختی یا مفهومی را مطرح کردند. طبق نظر آنها، استعاره، تنها عنصری بلاغی و مختص زبان شعر نیست؛ بلکه اساس تفکر انسان، استعاری است. استعاره‌های شناختی ابتدا در زبان روزمره مورد بررسی قرار گرفت؛ اما با توجه به انتزاعی بودن آثار هنری، ادبی و عرفانی، آرام آرام وارد مطالعات عرفانی شد. عشق به‌عنوان کلیدی‌ترین عنصر عرفان، نقش مهمی در متون عرفانی به‌ویژه عارفانه، عاشقانه و ذوقی دارد. این پژوهش بر مبنای نظریه استعاره شناختی لیکاف و جانسون، به دنبال تبیین / فهم عشق از منظر شناختی در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا می‌باشد. در این مقاله، عشق به‌عنوان حوزه مقصد در نظر گرفته شده است و به بررسی حوزه‌های مبدأ آن در مثنوی‌های این دو شاعر پرداخته شده است و سپس مقایسه‌ای بین حوزه‌های مبدأ عشق در آثار آنان صورت گرفته است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که علی‌رغم شباهت دیدگاه دو شاعر نسبت به مفهوم عشق، بین نگاه مولانا و عطار، تفاوت‌هایی وجود دارد. عطار بیشتر به جنبه‌های قهاریت عشق توجه داشته است، حال آنکه مولانا بیشتر به جنبه‌های فنا، سرمستی، لذت و ذی‌شعور بودن عشق توجه دارد. در واقع، سیر عشق از عطار به مولانا، از قهاریت، کشندگی و نابودگری عشق، به سمت اتحاد، درد و رنج آمیخته با لذت و شمولیت عشق حرکت کرده است.

کلیدواژه‌ها: استعاره شناختی، عشق، مثنوی، عطار، مولانا.

*. Assistant Professor Al-Taha Institute of Higher Education, Tehran, Iran; stasdighy@yahoo.com

*. استادیار مؤسسه آموزش عالی آل طه، تهران، ایران؛ stasdighy@yahoo.com

مقدمه

تعاریف و مفاهیم

استعاره شناختی

اهمیت استعاره در شعر و ادب، بر کسی پوشیده نیست؛ به طوری که عموماً شعر را کلامی مبتنی بر استعاره و اوصاف قلمداد کردند. استعاره عنصر اصلی ماهیت شعر یعنی «خیال» است. خیال در استعاره فشرده و رمزآلود می‌شود. در بلاغت دیرپای سنتی، استعاره تنها در گستره ادبیات و شعر بررسی می‌شد؛ اما در اواخر قرن ۱۹ م و به پیروی از سبک رومانیتیک، استعاره به عنوان جزء جدایی‌ناپذیر از زبان معرفی شد.

به دنبال شکل‌گیری دانشی نوینی به نام معنی‌شناسی شناختی - از زیر مجموعه دانش شناختی - بحث استعاره از منظری تازه مطرح شد. از این منظر، استعاره تنها عنصری بلاغی محسوب نمی‌شد، بلکه جزئی بنیادین در درک انسان از جهان خارج و عنصری مهم در اندیشیدن و فرایند تفکر او قلمداد شد (سجودی، ۱۳۹۱: ۱۳۶).

گرچه اندیشمندان و تئوری‌پردازان مختلف از منظر نقد سنتی پیرامون استعاره و پیدایش استعاره مفهومی یا شناختی، نظریات متفاوتی ارائه دادند، اما استعاره شناختی با این اوصاف، اولین بار توسط لیکاف و جانسون در ۱۹۸۰م با چاپ کتابی با عنوان *استعاره‌هایی که با آن زندگی می‌کنیم* (Metaphors we live by) ارائه شد.

مطابق با این دیدگاه، استعاره‌های زبانی تنها نمود و شاهدهی بر استعاره‌های ذهنی می‌باشند و در واقع، مطالعه استعاره‌های ذهنی در زبان، از راه‌های شناخت استعاره‌های ذهنی حاصل می‌شود (گلفام و ممسنی، ۱۳۸۷: ۹۹).

در استعاره‌های شناختی، ما با دو حوزه روبرو هستیم؛ ۱. حوزه ملموس که حوزه مبدأ (Domain)

(source) نامیده می‌شود؛ ۲. حوزه انتزاعی که حوزه مقصد (Target source) نامگذاری می‌شود. در استعاره مفهومی، اطلاعات حوزه مبدأ بر حوزه مقصد، نگاشت (تناظر) (Mapping) دارد (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۲۳)؛ برای نمونه، هنگامی که برای عشق به عنوان حوزه مقصد، حوزه حسی و ملموسی چون آتش در نظر گرفته می‌شود، بین ویژگی‌های حوزه مبدأ (آتش) اعم از سوزانندگی، نوربخشی، پختن و ... و ویژگی‌های حوزه مقصد و ملزومات عشق، اعم از فراق و جدایی، قابلیت هدایت و رهبری، رسیدن به کمال و ... نوعی نگاشت برقرار می‌شود.

البته واضح است که در برقراری این نگاشت یا تناظر، برخی ویژگی‌های حوزه مبدأ، برجسته (highlighting) می‌شوند و مجبور می‌شویم که از بعضی دیگر از خصوصیات حوزه مبدأ چشم‌پوشی (hiding) کنیم (لیکاف و جانسون، ۲۰۰۳: ۲۳).

مفهوم عشق

برخی از محققان، دوبیتی‌ها و رباعیات صوفیانه قرن ۵ را نخستین پیوند زبان عاشقانه - صوفیانه دانستند (پورجوادی، ۱۳۸۷: ۹۶-۹۷). پس از عشق صوفیانه که برخی آن را عرفان زاهدانه نیز نامیدند، صحبت از عرفان عاشقانه به میان می‌آید. خرمشاهی معتقد است که عشق در ادبیات فارسی دو جلوه دارد: اول عشقی که او آن را عشق انسانی می‌نامد و شعری همچون رودکی و عنصری را آغازگر آن می‌داند. که این عشق، در مثنوی‌های نظامی به اوج رسیده است. عشق دیگر، عشق الهی که ابتدا در مثنوی‌های سنایی و عطار جلوه‌گر شده است و سپس اوج و تعالی آن در غزلیات مولانا ست (ر.ک: خرمشاهی، ۱۳۷۳). عشق را خمیرمایه فطرت و نهاد آدمی، براق سیر الی الله و مایه

دل‌باختگی عاشق آغاز می‌شود و با جهد و ایثار وی تداوم می‌یابد. در طول این راه بی‌نهایت و پر سنگلاخ، پیوسته از سوی عاشق بیقرار، الحاح و اظهار خاکساری و از سوی معشوق بی‌مهری و دامن‌کشی دیده می‌شود...؛ اما حال و قرار همیشه این‌گونه نخواهد بود، روزگاری فرا خواهد رسید، که جوینده، خود جسته می‌شود و خاصیت نهایی و نهانی عشق، در انتهای کار، چنان مقام منیعی به عاشق می‌دهد که محبوب و معشوق، این‌بار نقش عاشقِ طالب به خود می‌گیرد... نهایت این راه اتحاد است که مقام غایی سلوک است و تعاشق بین دو سوی عشق از میان برمی‌خیزد و دیگر فاصله‌ای باقی نمی‌ماند. بنابراین صحبت از مواقف سه‌گانه عشق به میان می‌آید که عبارتند از: تعاشق، تقلیب و اتحاد (اسپرهم، ۱۳۹۵: ۶-۸).

پیشینه پژوهش

در بین پژوهش‌های زبان فارسی، مقالاتی به بررسی عشق از منظر شناختی پرداختند که از آن جمله می‌توان به این مقالات اشاره کرد: مقاله «تطور استعاره عشق از سنایی تا مولانا» (مهدی زرقانی و مریم آید)؛ در این مقاله به بررسی عشق از دیدگاه استعاره شناختی در غزلیات سه قطب عرفانی ادبیات منظوم فارسی یعنی سنایی، عطار و مولانا پرداخته شده است و تغییرات مفهوم عشق در طول تاریخ را از دیدگاه شناختی در غزلیات این سه شاعر مورد بررسی قرار گرفته است. مقاله دوم، «تحلیل شناختی استعاره‌های عشق در غزلیات سنایی» (مهدی زرقانی، محمدجواد مهدوی و مریم آید)؛ در این مقاله استعاره‌هایی با بن‌مایه عشق در غزلیات سنایی در سه دسته استعاره‌های روشن، منفی و دو پهلو مورد بررسی قرار گرفته است. مقاله دیگر، «بررسی استعاره‌های شناختی عشق و معشوق در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان بر

عظمت و شکوه انسان می‌دانند (رک: ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۰؛ رحیمیان، ۱۳۷۸: ۱۱).

با این حال سخن گفتن در مورد عشق، چندان کار ساده‌ای نیست:

هرچه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم خجل باشم از آن
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت
چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

مولوی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۱۲، ۱۱۵

و هرکه در دریای عشق غرق شود، برون‌رفتی وجود ندارد:

عشق چیست از خویش بیرون آمدن
غرقه در دریای پرخون آمدن
گر بدین دریا فرو خواهی شدن
نیست هرگز روی بیرون آمدن

عطار، ۱۳۸۱، ۵۳۴

از آنجایی که زبان عرفان، انتزاعی است و عشق نیز امری انتزاعی؛ تعریف عشق در عرفان کار بسیار دشواری است. در واقع، ماهیت زبان عرفانی به‌گونه‌ای است که سبب می‌شود هدف عارف از کاربرد استعاره با دیگران متفاوت باشد. اگر شناخت، یافتن پیوند میان پدیده‌های هستی و جای دادن آنها در ساختار منظم ذهنی باشد، عرفان نیز به تناسب معنای خود، نوعی فعالیت شناختی به‌شمار می‌آید و استعاره‌هایی که در این حوزه به کار گرفته می‌شود، نقشی شناختی دارد (بهنام، ۱۳۸۹: ۹۴).

به عبارت دیگر، هرکسی از «ظن خود» یار عشق می‌شود و آن را آن‌گونه که چشیده و درک کرده است، توصیف می‌کند. درباره سیر تطور عشق گفته‌اند که عشق، حادثه‌ای «افتادنی» بین عاشق و معشوق است که با سرسپردگی و

بنیاد نظریه استعاره شناختی» است (ابوالقاسم قوام و ثمین اسپرغم)؛ در این مقاله نیز استعاره‌هایی با بن‌مایه عشق و با تأثیر فرهنگ، اقلیم و ایدئولوژی در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان بررسی شده است. در مقاله «نگرش احمد غزالی به عشق بر بنیاد نظریه استعاره شناختی» (زهرة هاشمی و ابوالقاسم قوام) نیز استعاره‌های کانونی و اصلی مفهوم عشق در *سوانح‌العشاق* غزالی بررسی شده است و آشکار شد که دیدگاه غزالی به عشق، زاهدانه و عابدانه است نه عارفانه.

اهمیت و ضرورت پژوهش

گرچه عنصر عشق، عضو کلیدی و بنیادین غزلیات عاشقانه و عرفانی است؛ اما نمی‌توان از اهمیت این عضو تأثیرگذار در مثنوی‌های عرفانی نیز غافل شد. عشق، زیربنای داستان‌های عرفانی است و از آنجا که شاعر در مثنوی، مجال بیشتری برای داستان‌پردازی دارد، نمادها و مفاهیم، مجال بیشتری برای ظهور می‌یابند. عطار و مولانا دو قطب ادبیات عرفانی ما هستند که با وجود تأثیرپذیری فراوان مولانا در سرودن مثنوی از مثنوی‌های عطار، قطعاً تفاوت‌هایی نیز دارند که نشأت گرفته از تفاوت سلوک و اندیشه و همچنین تحول و تطور شعر فارسی است.

مبانی نظری و روش پژوهش

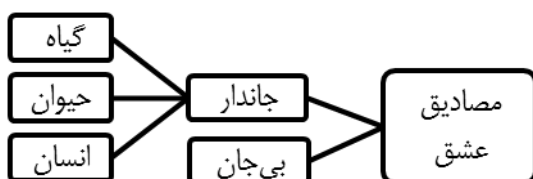
روش این پژوهش، از نوع توصیفی - تحلیلی است و روش کار، کتابخانه‌ای می‌باشد. مبانی نظری تحقیق، نظریه استعاره مفهومی / شناختی است که اولین بار، توسط لیکاف و جانسون ارائه شد و استعاره را از کاربرد سنتی و بلاغی آن خارج، و آن را وسیله‌ای برای اندیشیدن و تفکر معرفی کرد. دامنه تحقیق، مثنوی‌های چهارگانه عطار (منطق‌الطیر، الهی‌نامه، اسرارنامه و مصیبت‌نامه) و

نیز دفاتر شش‌گانه مثنوی مولانا می‌باشد. نگارندگان برای بررسی این استعاره‌ها روش‌های زیر را دنبال کردند:

خواندن تمامی متون ذکر شده، مشخص کردن واحدهای زبانی و مفهومی عشق با توجه به زمینه و بافت موجود، مشخص کردن حوزه‌های مبدأ عشق و نگاهت‌ها استعاری و تعمیم‌های معنایی در هر واحد مفهومی. البته واضح است که انتزاعی بودن عشق و پیچیده بودن زبان عرفان، از مشکلات موجود در تشخیص حوزه‌های مبدأ عشق است. همچنین هم‌پوشانی حوزه‌های مبدأ و تعمیم‌های معنایی آن نیز وجود دارد که نگارندگان تلاش کردند در دسته‌بندی حوزه‌های مبدأ، به برقراری بیشترین تناظر بین ویژگی‌های حوزه مبدأ و مقصد (عشق) و ملموس بودن جنبه‌های حسی حوزه مبدأ، توجه بیشتری داشته باشند و حوزه‌های ملموس و عینی‌ای را انتخاب کنند که همراه با ملزوماتشان بیشترین تطابق را با حوزه مقصد (عشق) و ملزومات آن دارند.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

در یک تقسیم‌بندی می‌توان مصادیق عشق را به صورت زیر دسته بندی کرد (رک: هاشمی و قوام، ۱۳۹۲):



نمودار ۱: تقسیم‌بندی مصادیق عشق در مثنوی‌های عطار و مولانا

عشق جاندار است

این استعاره در واقع همان تشخیص بلاغی است که قصد دارد وجود روج در عشق را برجسته کند (رک: زرکانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲).

را فراگیرد و چنانش در شکنجه کند که نم در میان رگ درخت نماند و هر غذا که به واسطه آب و هوا به درخت می‌رسد، به تاراج می‌رود تا آنگاه که درخت خشک شود. همچنان در عالم انسانیت که خلاصه موجودات است، درختی است، متصف‌القامه که آن بجهه القلب پیوسته است و حبه‌القلب در زمین ملکوت روید ... و چون این شجره طیبه بالیدن آغاز کند و نزدیک کمال رسد، عشق از گوشه‌ای سر بردارد و خود را در او پیچد تا به جایی رسد که هیچ نم بشریت در او نگذارد و چندان که پیچش عشق بر تن شجره زیادتر می‌شود، آن شجره متصف‌القامه زردتر و ضعیف‌تر می‌شود تا به یکبار که آن علاقه منقطع گردد، پس آن شجره روان مطلق گردد و شایسته آن شود که در باغ الهی جای گیرد» (سهرودی، ۱۳۹۳: ۲۳۵).

- مولانا

در مثنوی مولانا، این استعاره بسامد بیشتری دارد و ۱۵ بار تکرار شده است (۱/۱۲۳۵، ۳/۶۲۱، ۵/۳۲۱۵، ۶/۴۷۳۰). عشق مانند بذری است که در دل کاشته می‌شود و اگر به ثمر بنشیند، آن قدر وسعت می‌یابد که جز عشق در دل عاشق نمی‌ماند:

گفت تا شاهیت در وی عشق کاشت

جز هوای تو هوایی کی گذاشت

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۴۷۳۰

جدول ۱، نگاشت‌ها و تعمیم‌های معنایی این استعاره را نشان می‌دهد:

زیراستعاره‌های این استعاره عبارتند از: عشق، انسان است، عشق، حیوان است، عشق، گیاه است.

عشق گیاه است

- عطار

استعاره «عشق، گیاه است» در مثنوی‌های عطار، ۵ بار به کار رفته است: (عطار، ۱۳۹۴: صص ۲۱، ۷۶؛ همو، ۱۳۸۸ الف: ۱۷۷۲؛ همو، ۱۳۸۸ ب: صص ۱۵۴، ۲۰۲). روییدن و بالیدن عشق در دل عاشق و تصرف روح و جان او، علت انتخاب این قلمرو حسی برای عشق است. عطار، عشق را درختی می‌داند که بار آن، بی‌برگی است. دلیل وجود این پارادوکس در نگاه عطار این است که هنگامی که عشق در سینه کسی کاشته می‌شود، درختی می‌شود که به جای آن که بار و برگی دهد، تمام هستی عاشق را نیز از آن خود می‌کند.

بر درخت عشق، بی‌برگی است بار

هر که دارد برگ این گو سر درآر

عشق چون در سینه‌ای منزل گرفت

جان آن کس را ز هستی دل گرفت

عطار، ۱۳۸۸ الف: ۱۷۷۲

این تعبیر، با تعریف عشق بی‌ارتباط نیست: سهرودی در رساله فی حقیقه العشق می‌گوید: «عشق را از عشقه گرفته‌اند و عشقه آن گیاه‌یست که در باغ پدید آید در بن درخت اول، بیخ در زمینی سخت کند، سپس سربرآورد و خود را در درخت می‌پیچد و همچنان می‌رود تا جمله درخت

جدول ۱: تعمیم معنایی و نگاشت‌های استعاره «عشق، گیاه است» در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا

حوزه مقصد	حوزه مبدأ	نگاشت کلی	نگاشت جزئی	تعمیم معنایی
عشق	گیاه	عشق، گیاه است	عشق، درخت است عشق، بذر است	روییدن و بالیدن، تصرف کردن

عشق حیوان است

- عطار

عطار در الهی‌نامه، در بیان قوت عشق و ناتوانی عاشق، از تعبیر «شیر عشق» استفاده می‌کند: بین تا زور شیر عشق چندست که چون موریم در پای اوفکندهست هر آن قوت که نقد هر نهادست به پیش زور دست عشق بادهست

عطار، ۱۳۸۷، حکایت ششم

و در منطق‌الطیر، عشق را نهنگی می‌داند که تمامی هستی عاشق را می‌بلعد و او را در کام خود می‌کشد:

شیخ چون افتاد در کام نهنگ جمله زو بگریختند از نام و ننگ

عشق را بنیاد بر بدنامیست هر که از این سر سرکشد از خامی است

عطار، ۱۳۸۸ الف: ۱۲۴۶

به کار بردن دو حوزه مفهومی نهنگ و شیر در این استعاره، نشان از قهاریت عشق در نزد عطار دارد. در واقع، عطار با به کار بردن این دو حوزه مفهومی، خارج از اختیار بودن عشق و ضعف عاشق و چیرگی عشق را به تصویر می‌کشد. در الهی‌نامه نیز برای نشان دادن عظمت عشق در مقابل کوچکی و خردی عقل، سیمرغ عشق را در برابر گنجشک خرد قرار می‌دهد:

خرد گنجشک دام ناتمامیست ولیکن عشق، سیمرغ معانی است

اسرارنامه، ۲۱

جدول ۲: تعمیم معنایی و نگاشت‌های استعاره «عشق حیوان است» در مثنوی‌های عطار

حوزه مقصد	حوزه مبدأ	نگاشت کلی	نگاشت جزئی	تعمیم معنایی
عشق	حیوان	عشق، حیوان است	عشق، شیر است عشق، نهنگ است عشق، سیمرغ است	قهار بودن، با قدرت بودن، با عظمت بودن

- مولانا

در مثنوی مولانا، در استعاره «عشق، حیوان است»، ۲ زیر استعاره دیگر به چشم می‌خورد:

۱. عشق چهارپاست؛ ۲. عشق پرنده است. در عشق، چهارپاست، بیشتر مرکب بودن عشق و قدرت راهوری آن و اینکه وسیله‌ای است برای رسیدن به مقصد، مد نظر است.

مرکب عشقش دریده صد لگام نعره می‌زد لایبالی کالحمام

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۴۱۳۸

قلمرو حسی را برای عشق به تصویر می‌کشد که وجود خارجی ندارد. این پرنده پانصد پر دارد و هر پر او از فرش تا عرش گسترده شده است. به نظر می‌رسد توصیفات مولانا منطبق با پرندۀ افسانه‌ای سیمرغ باشد، اگرچه به ب این مطلب به صراحت اشاره نکرده است:

عشق را پانصد پر است و هر پری از فراز عرش تا تحت الثری

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۲۳۳۱

از دیگر قلمروهای حسی که مولانا برای عشق به کار برده است، می‌توان به ازدها اشاره کرد که در

در استعاره دوم - عشق، پرنده است - مولانا

توبه وصف خلق و آن وصف خدا
مولوی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۱۰۶۷

بنگر این کشتی خلقان غرق عشق
ازدهایی گشته گویی حلق عشق
ازدهایی ناپدید و دلربا
عقل همچون کوه را او کهربا
همان، ۶۹۶-۶۹۷

دفتر ششم دو بار به آن اشاره کرده است. این استعاره، علاوه بر ضعف و ناکارآمدی توبه و عقل در مقابل عشق، به نوعی نشان از ناشناختگی عشق دارد. به نظر می‌رسد مولانا در عالم ماده، موجودی را نمی‌یابد که آن‌گونه که شایسته است، ضعف عاشق و قدرت و قهار بودن عشق را به تصویر بکشد و در نتیجه، عشق را به قلمرو حسی موجودی می‌برد که قدرتی افسانه‌ای دارد.

توبه کرم و عشق همچون ازدها

جدول ۳: تعمیم معنایی و نگاشت‌های استعاره «عشق، حیوان است» در مثنوی مولانا

حوزه مقصد	حوزه مبدأ	نگاشت کلی	نگاشت جزئی	تعمیم معنایی
عشق	حیوان	عشق، حیوان است	عشق، مرکب است عشق، پرنده است عشق، ازدها است	قدرت راهوری عشق اوج گرفتن عشق قدرت عشق، قهاریت عشق

عشق انسان است

کاربرد عشق در مفهوم انسان، به‌عنوان شریف‌ترین موجود هستی، اوج ارزش‌گذاری در مورد عشق است. در واقع در تفکر عرفانی، عشق، موجودی منفعل نیست و گویی حرکت او به سمت عاشق، از روی اختیار و انتخاب است. عشق، موجودی مختار است که عاشق را در دام خود گرفتار می‌کند.

- عطار

در مثنوی‌های عطار، این استعاره ۲۲۳ بار (عطار، ۱۳۸۸ الف: ابیات ۱۲۱۸، ۱۲۷۷، ۲۲۳۵، ۳۳۶۵، ۴۰۰۹؛ همو، ۱۳۸۷: صص ۸۹۸، ۱۲۲۵، ۱۴۵۴، ۱۹۴۵، ۱۹۷۰، ۲۲۲۱، ۲۳۴۰، ۴۲۳۷؛ همو، ۱۳۹۴: صص ۲۵، ۳۲، ۶۵، ۷۴، ۷۶، ۸۱، ۹۲، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۸۳، ۲۰۲؛ همو، ۱۳۸۸ ب: صص ۱۷۱، ۲۱۸، ۲۴۶، ۳۶۵، ۳۷۸) به‌کار رفته است. در این میان، «عشق، قاتل است»، بیشترین بسامد را به خود اختصاص داده است (۱۳۳ بار)، پس از آن «عشق، غارتگر» است با ۴۸ بار، «عشق، صیاد است» با ۴۰

بار تکرار در جایگاه بعدی قرار دارد و «عشق، ویرانگر است» و «عشق، چیره است» هرکدام یک‌بار تکرار شده است.

عطار معتقد است، آن که قدم در راه عشق می‌گذارد، باید از همان ابتدا ترک سر کند: هرکه جان بر لعل آن دلبر نهاد پای در ره نانهاده سر نهاد

عطار، ۱۳۸۸ الف: ۱۲۱۸

او کشته شدن و قربانی شدن را کیش عاشق می‌داند:

دمی اگر عشق او بیشم نگردد
به‌جز قربان شدن کیشم نگردد

همان: ۴۰۰۹

عطار در *الهی‌نامه*، در داستان محمود و ایاز (ابیات ۲۴۰۵-۲۴۲۰) عنوان می‌کند آن هنگام که همه از محمود، ملک و منصب می‌خواستند، ایاز

عاشق را از افسردگی می‌رهاند و به او زندگی می‌بخشد.

تا به کی همچون زنان پژمردگی
مرد عاشق باش بی‌افسردگی
زندگانی این‌چنین کن گر کنی
جان‌فشانی این‌چنین کن گر کنی

عطار، ۱۳۸۸ ب: ص ۳۷۸

عطار مردن در راه معشوق را «زندگی پیوسته»

می‌داند:

ور بدو پیوسته خواهی مرد تو
زندگی پیوسته خواهی برد تو
زنده بی‌برگ بسیاری بود
گر بمیری زنده، این کاری بود

عطار، ۱۳۸۸ ب: ص ۲۱۸

- مولانا

استعاره «عشق، انسان است» ۱۰۴ بار در مثنوی
تکرار شده است که تعمیم معنایی و نگاهت‌های
این استعاره در جدول ۵ آمده است:

تیر شاه را طلب می‌کند و سپس داستان ابلیس را
مطرح می‌کند و به‌گونه‌ای او را عاشق حقیقی
می‌داند؛ زیرا آن هنگام که تمامی مخلوقات، لطف
یار را طلب کردند، او خواهان زخم معشوق شد:

چو زخم دوست دید ابلیس نگریخت
ولی در زخم او صد مرهم آمیخت
به جان پذیر هر زخمی که او زد
که او گر زخم بر جان زد نکو زد

عطار، ۱۳۸۸ الف: ۱۷۷۲

وی زنده حقیقی را کشته راه عشق و کفن او را

خون او می‌داند:

دلا گر کشته این راه گردی
به یک دم زنده الله گردی
تو را ای کشته خونین پیرهن بس
مباشت گو کفن خونت کفن بس

عطار، ۱۳۸۸ الف: ۲۸۸۷-۲۸۸۸

و معتقد است این جان‌فشانی در راه معشوق،

جدول ۴: تعمیم معنایی و نگاهت‌های استعاره «عشق، انسان است» در مثنوی‌های عطار

حوزه مقصد	نگاشت کلی	نگاشت جزئی	تعمیم معنایی	نمونه ابیات
عشق	عشق، انسان است	عشق، قاتل است	کشنده بودن، باک نداشتن	منطق‌الطیر، ۱۲۳۵، ۱۲۷۷، ۲۲۳۵؛ اسرارنامه، صص ۱۲، ۵۴، ۳۶، ۸۹؛ مصیبت‌نامه، صص ۴۸، ۵۶، ۱۵۲، ۲۰۲؛ الهی‌نامه، ۱۲۲۵، ۱۴۵۴، ۱۹۰۴
		عشق، غارتگر است	به غارت بردن دل و ایمان، پس ندادن	الهی‌نامه، ۱۲۲۵، ۱۳۶۵، ۳۲۵۶، ۴۰۸۹؛ منطق‌الطیر، ۱۶۵۸، ۲۲۳۶، ۳۵۶۹
		عشق، صیاد است	صید کردن دل عاشق	الهی‌نامه، ۱۹۶۵، ۱۹۱۸، ۱۲۲؛ / اسرارنامه، صص ۴۵، ۸۹
		عشق، چیره است	تسلط داشتن بر عاشق	منطق‌الطیر، ۱۲۳۹
		عشق، ویرانگر است	ویران کردن هستی عاشق	الهی‌نامه، ۱۳۸۹

جدول ۵: تعمیم معنایی و نگاشت‌های استعاره «عشق، انسان است» در مثنوی مولانا

حوزه مقصد	نگاشت کلی	نگاشت جزئی	تعمیم معنایی/تحلیل شناختی	ابیات
عشق	عشق، انسان است	عشق، غیرتمند است	به هرکسی رخ نمی‌نماید، باید شایسته بود.	مثنوی، ج ۵، ۲۹۵۳
		عشق، طیب است	دوا کردن جراحت‌های دل	مثنوی، ج ۱، ۳۱-۳۲
		عشق، رهبر است	راهنمایی کردن برای رسیدن به مقصود	مثنوی، ج ۱، ۱۴۵، ج ۲، ۴۰۶۲
		عشق، شاه است	تسلط و قدرتمندی عشق	مثنوی، ج ۳، ۴۱۶۰، ج ۳، ۴۱۵۸
		عشق، شحنه است	تسلط و قدرتمندی عشق	مثنوی، ج ۶، ۲۱۵۵
		عشق، ویرانگر است	ویران کردن عقل عاشق	مثنوی، ج ۴، ۲۱۴۳
		عشق، قاتل است	کشنده بودن عشق	مثنوی، ج ۱، ۱۳، ج ۱، ۱۴۵۲، ج ۲، ۱۵۸۷، ۳۰۳۴، ۴۱۲۸، ۴۲۷۵، ۴۰۴۹، ج ۳، ۱۶۶۴، ۵۱۶۴، ۱۳/۱، ج ۳، ۴، ۲۵۱۹، ج ۶، ۱۶۷۸
		عشق، مستکبر است	بی‌نیازی و سلطه عشق و نیازمندی و مقهور بودن عاشق	مثنوی، ج ۵، ۱۲۳۹-۱۲۴۰

تحلیل شناختی

تعمیم‌های معنایی این استعاره را می‌توان در دو حوزه مورد بررسی قرار داد؛ ۱. افعال عادی که در همه انسان‌ها مشترک است، از جمله «آمدن» (ج ۵، ۱۲۳۹)، «رفتن» (ج ۵، ۱۲۴۰)، گفتن (ج ۴، ۲۱۴۳) و ... که در این پژوهش بررسی نشده‌اند و دیگری صفات و ویژگی‌هایی همچون «غیرتمند»، «قاتل»، «رهبر» و «مستکبر» که مربوط به حوزه رفتاری و انسان‌هایی با ویژگی‌های خاص هستند (هاشمی و قوام، ۱۳۹۲: ۵۸) که در جدول بالا به آنها اشاره شده است.

یکی از استعاره‌های کانونی در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا، «عشق، قاتل است» می‌باشد که در مثنوی‌های عطار، پربسامدترین استعاره است و در مثنوی مولانا، در جایگاه سوم قرار دارد. این استعاره، عشق را موجودی قهار و صاحب قدرت می‌داند که هستی و زندگی عاشق را در دست دارد و هرگاه بخواهد، وجود و هستی او را می‌گیرد.

عشق، موجود بی‌جان است

«عشق، نور است»

در حوزه فلسفه، عرفان و دین، تلاش می‌شود تا تجربه‌ها و مفاهیم متافیزیکی با بیان مفاهیم ملموس، قابل فهم باشد. یکی از این حوزه‌های حسی که نقش مؤثری در عرفان دارد، گزاره «شناخت، بصری است» است. کاربرد نور به‌عنوان مفهومی ملموس در حوزه شناخت، کاربرد ویژه‌ای دارد. استفاده از این استعاره در عرفان، ریشه در عرفان پیش از اسلام و نیز فرهنگ اسلامی دارد. نور و روشنایی در تقابل با ظلمت و تاریکی، همواره در عرفان ما وجود داشته است (بهنام، ۱۳۸۹: ۹۵). در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا این استعاره با تعمیم معنایی روشنایی‌بخشی و هدایتگری، در نگاشت‌های جدول ۶ دیده می‌شود: این استعاره ۱۲ بار در مثنوی‌های عطار (برای نمونه: *الهی‌نامه*، ۱۲۲۵، ۳۱۲۳، ۴۰۰۲؛ *منطق‌الطیر*،

۱۴۱۳، ۳۱۲۲؛ اسرارنامه، ۷۶، ۸۰؛ مصیبت‌نامه، ۸۹، نمونه: مولوی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۶۵، ج ۳، ۵۸۳۴، ج ۹۳)، و ۷۸ بار در مثنوی مولانا آمده است: (برای ۶، ۹۹۸، ۱۰۸۲).

جدول ۶: تعمیم معنایی و نگاشت‌های استعاره «عشق، نور است» در مثنوی مولانا

حوزه مقصد	حوزه مبدأ	نگاشت کلی	نگاشت جزئی	تعمیم معنایی
عشق	نور	عشق، نور است	عشق، خورشید است عشق، چراغ است عشق، شمع است	روشنایی‌بخشی و هدایتگری

جدول ۷: زیر استعاره‌های «عشق، نور است» در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا

حوزه مقصد	حوزه مبدأ	نگاشت کلی	نگاشت جزئی	ابیات
عشق	نور	عشق، نور است	عشق، خورشید است	الهی‌نامه، ۱۲۲۵؛ مصیبت‌نامه، ۸۹؛ اسرارنامه، ۲۴؛ مثنوی مولانا، ج ۱، ۱۳۸۴، ج ۲، ۶۱۵، ج ۶، ۹۹۸، ج ۵، ۳۲۱۱
			عشق، شمع است	مصیبت‌نامه، ۹۳؛ اسرارنامه، ۷۶؛ مثنوی، ج ۱، ۸۹۸، ۳۲۱۱، ج ۳، ۲۳۱۴
			عشق، چراغ است	الهی‌نامه، ۳۱۲۳؛ منطق‌الطیر، ۱۴۱۳؛ مثنوی، ج ۱، ۱۰۲۶، ج ۴، ۶۵۴، ج ۶، ۱۰۸۲

تحلیل شناختی

ویژگی هدایتگری و روشنایی‌بخشی عشق باعث انتخاب این حوزه مفهومی برای عشق شده است. در زیر استعاره «عشق، خورشید است»، چند هدف را دنبال می‌کند: اول فراگیری عشق در عالم هستی؛ عالم هستی در نظر عارف، سایه عشق است:

دو عالم سایه خورشید عشق است
دو گیتی حضرت جاوید عشق است
نگردد ذره‌ای در هر دو عالم
که تا نبود کمال عشق محرم

عطار، ۱۳۹۴: ص ۲۴

عشق ربّانی است خورشید کمال
امر نور اوست، خلقان چون ظلال

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۰۸۲

و دوم قهاریت عشق؛ زیرا خورشید قهار و سوزنده است:

عشق قهار است و من مقهور عشق
چون قمر روشن شدم از نور عشق
مولوی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۹۹۸

همچنین کاربرد کلماتی مانند ظلال (سایه) (مثنوی، ج ۱، ۱۰۸۲؛ اسرارنامه، ۲۴) و نیز قمر (مثنوی، ج ۶، ۹۹۸) در مقابل خورشید، اصالت و بقا را مختص عشق می‌داند و هرچه جزء عشق را فانی. علاوه بر آن، نوع توصیفاتی که دو شاعر برای چراغ و شمع می‌آورند، به‌گونه‌ای است که اطلاعات قراردادی و عادت‌های ذهنی ما را در مورد حوزه مبدأ به چالش می‌کشاند. به این روش و شیوه سخن در علوم شناختی، «پرسش» می‌گویند که شگردی برای تبدیل استعاره عامیانه به شاعرانه است (پوراابراهیم و غیاثیان، ۱۳۹۲: ۶۳).

آتش شمع عشق، سراسر خوشی است:
«لیک شمع عشق چون آن شمع نیست

روشن اندر روشن اندر روشن نیست
او به عکس شمع‌های آتشی است
می‌نماید آتش و جمله خوشیست»
(مولوی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۴۲۶۵-۴۲۶۶).

ز نور عشق شمع جان برافروز
زبور عشق از جانان بیاموز
عطار، ۱۳۹۴: ص ۱۰
در ادامه کلمات متناظر با حوزه مبدأ در این
استعاره شناختی بررسی می‌شود.

شمع جان نیز از نور عشق روشن می‌شود:

جدول ۸: کلمات متناظر با حوزه مبدأ در استعاره‌شناختی «عشق، نور است» در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا

ردیف	کلمات متناسب	تحلیل شناختی	نمونه ابیات
۱	خورشید/ آفتاب	هستی‌بخشی، عظمت، عالم‌گیری، چیره بودن عشق	منطق‌الطیر، ۳۲۵۸
۲	چراغ	روشنگری عشق	الهی‌نامه، ۳۱۲۳؛ منطق‌الطیر، ۱۴۱۳؛ مثنوی، ج ۱، ۱۰۲۶، ج ۴، ۶۵۴؛ ج ۶، ۱۰۸۲
۳	شمع	روشنگری عشق	مصیبت‌نامه، ۹۳؛ اسرارنامه، ۷۶؛ مثنوی، ج ۱، ۸۹۸، ۳۲۱۱، ج ۳، ۲۳۱۴
۴	قمر	همه‌کائنات هستی خود را از عشق می‌گیرند همچنان‌که نور ماه از خورشید است (اصالت عشق)	مصیبت‌نامه، ۲۰۲؛ مثنوی، ج ۶، ۹۹۸
۵	سایه/ظلال	بقای عشق و فانی بودن هر آنچه جزء عشق	مثنوی، ج ۱، ۱۰۸۲؛ اسرارنامه، ۵۶

اما عاشقی که قوت او عشق حق باشد، دیگر

در بند پروراندن جسم نیست:

«عاشقی کز عشق یزدان خورد قوت

صد بدن پیشش نیرزد تره توت

(مولوی، ۱۳۸۴، ج ۵، ۲۹۰۳).

«عشق، آتش است»

این استعاره در مثنوی‌های عطار، ۷۷ بار به کار رفته

است (عطار، ۱۳۸۷، ابیات ۱۲۲۱، ۱۸۴۵، ۳۰۸۸، ۴۰۲۵،

۴۰۶۸، عطار، ۱۳۸۸ الف، ابیات ۳۳۸۵، ۱۳۰۳، ۱۳۹۱،

۳۰۸۵، ۴۰۲۵، عطار، ۱۳۹۴، صص ۲۱، ۵۰، ۷۴، ۸۰، ۹۱،

عطار، ۱۳۸۸ ب، ۴۵، ۷۴، ۹۲، ۱۰۶، ۲۱۱، ۲۴۵) و

پرکاربردترین استعاره شناختی عشق در مثنوی مولانا

می‌باشد که با توجه به بررسی نگارندگان، ۲۶۵ بار

در مثنوی آمده است (ر.ک: مولانا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۰،

«عشق، غذاست»

این استعاره ۵ بار در مثنوی مولانا آمده است

(ر.ک: مولوی، ۱۳۸۴، ج ۳، ۳۵۴۶، ۳۷۵۳، ۴۷۸۵،

ج، ۲۹۰۳). در مثنوی‌های عطار نمونه این‌گونه

استعاره یافت نشد.

انتخاب قلمرو حسی غذاگونه برای عشق، ناظر

به نقش عشق در تعالی روح است. نکته قابل توجه

در نگاه مولانا به عشق به‌عنوان غذا، خاصیت

دوگانه آن در مقابل عاشق و معشوق است. عشق،

غذایی است که معشوقان را زیبا و فربه می‌کند؛ اما

در مقابل عاشق این خاصیت را ندارد. عشق،

معشوق را می‌پروراند و عاشق را می‌خشکاند:

«لیک عشق عاشقان تن زه کند

عشق معشوقان، خوش و فربه کند»

(مولوی، ۱۳۸۴، ج ۳، ۴۷۸۵).

وی آتش عشق را باعث پخته شدن عاشقی می‌داند که ابتدا خام بوده است:
پیش از این در عشق بودی خام خام
خوش بزی چون پخته گشتی والسلام
همان: ۱۳۹۱

او معتقد است آن که از بدنامی و رسوایی عشق بترسد، هنوز خام است و در آتش عشق پخته نشده است:
عشق را بنیاد بر بدنامیست
هر که از این سر سرکشد از خامی است
همان: ۱۲۴۶

و در جای دیگر، عشق (آتش) را با خرد (آب) در مقابل هم قرار می‌دهد.
خرد آب است و عشق آتش به صورت
نسازد آب با آتش ضرورت
خرد جز ظاهر هر دو جهان نبیند
ولیکن عشق جز جانان نبیند
عطار، ۱۳۹۴: ص ۵۶

و در منطق‌الطیر، عشق را آتش و عقل را دود می‌داند و با این کار اصالت را به عشق می‌دهد:
عشق اینجا آتش است و عقل دود
عشق آمد، در گریزد عقل زود
عقل در سودای عشق استاد نیست
عشق کار عقل مادرزاد نیست
عطار، ۱۳۸۸ الف: ۱۸۷۱

عطار در مصیبت‌نامه آتش عشق حقیقی را جاودان می‌داند و معتقد است که عشق مجازی در مقابل آن، آتشی است که به سرعت خاموش می‌شود. در حکایت پسر جوان و طالب علم که

۲۰، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۹، ۶۸۹، ۹۸۲، ۱۷۲۳؛ همان، ج ۲، ۵۴۸، ۹۳۳، ۱۵۴۲، ۱۵۲۴، ۱۷۶۵، ۱۸۴۳، ۱۹۴۰، ۲۷۸۳؛ همان، ج ۳، ۱۲۲۰، ۱۵۰۲، ۲۵۵۰، ۴۰۲۷، ۴۰۴۵، ۴۱۳۸؛ همان، ج ۴، ۸۰۴، ۱۰۰۹، ۲۴۴۴، ۳۴۵۰، ۴۰۱۷، ۴۱۰۶؛ همان، ج ۵، ۲۹۴۷، ۲۹۸۱، ۳۰۸۴، ۳۵۸۱، ۴۵۵۱ و همان، ج ۶، ۱۰۷۱، ۲۴۰۹، ۴۴۵۳).

در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا، استفاده از حوزه مبدأ آتش برای عشق، ۲ حوزه معنایی عام و ۱ حوزه معنایی خاص دارد. اولین حوزه که پرکاربردترین حوزه نیز تلقی می‌شود، سوزاندگی آتش است. حوزه معنایی دوم، پختن خام است؛ سومین حوزه، که خاص است، تطهیر و پاک‌کنندگی می‌باشد.

خاص بودن حوزه مفهومی سوم، به این دلیل است که تنها برای عده‌ای از مردم جهان قابل درک است، به‌عنوان نمونه در فقه اسلامی، اگر آتش چیز نجسی را بسوزاند و تبدیل به خاکستر کند، استحاله صورت می‌گیرد و خاکستر جسم سوخته، پاک است. آتش عشق بر هستی عاشق شعله می‌کشد و تمام وجود او را می‌سوزاند و پاک می‌گرداند.

- عطار

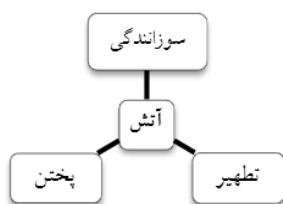
عطار در منطق‌الطیر، در شرح هفت وادی سلوک، دومین وادی را عشق می‌داند و معتقد است که این وادی، سرتاسر آتش و سوزندگی است. وی تندی و سرکشی عاشق را نیز محصول آتش عشق می‌داند:

بعد از این وادی عشق آمد پدید
غرق آتش شد کسی کانجا رسید
کس در این وادی به‌جز آتش مباد
وانکه آتش نیست، عیشش خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود
گرم‌رو، سوزنده و سرکش بود

منطق‌الطیر، ۱۳۸۸ الف: ۳۲۵۸-۳۲۶۰

عطار، ۱۳۸۸ ب: ۲۳۱

در تذکره الاولیا نیز از زبان یحیی بن معاذ می‌گوید: «اگر دوزخ را به من بخشند، هیچ عاشقی را بدان‌جا نمی‌سوزانم، زیرا آتش عشق، او را صد بار سوخته است و اگر عاشق مجرم هم باشد، باز او را به دوزخ نمی‌فرستم، زیرا جرم او به اختیار او نیست، هرچه کند از روی اضطرار است» (عطار، ۱۳۸۸ ج، ۳۱۳).



نمودار ۲: تعمیم‌های معنایی و ایمازهای تعبیه شده در استعاره «عشق، آتش است» در مثنوی‌های عطار و

مثنوی مولانا

در جدول ۹، کلمات متناسب با حوزه مبدأ در این استعاره آمده است:

جدول ۹: کلمات متناظر با حوزه مبدأ در استعاره شناختی «عشق، آتش است» در مثنوی‌های عطار

ردیف	کلمات متناسب با حوزه مبدأ	مفاهیم متناظر در حوزه مقصد	نمونه ابیات
۱	سوزاندگی	درد فراق	منطق‌الطیر، ۳۲۵۸
۲	پختن	کامل شدن	منطق‌الطیر، ۱۲۴۹، ۱۳۲۶
۳	دود	موقتی بودن (عشق مجازی) اصالت عشق حقیقی	اسرارنامه، ۱۵۶
۴	سرد شدن	موقتی بودن (عشق مجازی)	مصیبت‌نامه، ۲۳۱

وی همایون دل که آن بریان اوست

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۹۸۲
حوزه مفهومی دیگری که مولانا در این استعاره به آن توجه دارد، قابلیت آتش در پختن چیزهای خام است. جان انسان، کوره‌ای است که اگر آتش عشق در آن زبانه می‌کشد و عاشق را به پختگی و کمال می‌رساند:

عاشق کنیزک زیبای استاد خود شده و صبر و قرار را از کف داده است، هنگامی که با تدبیر استاد، فصد کنیزک موجب زردی و پژمردگی او می‌شود، آتش عشق نیز به سردی می‌گراید:

چون جدا شد از کنیزک آن همه
سرد شد عشق تو اینک این همه
تو بره در بی فراست آمدی
عاشق خون و نجاست آمدی

عطار معتقد است آن که در دنیا از آتش عشق بسوزد، آتش جهنم او را نمی‌سوزاند؛ این امر، نشان از خاصیت تطهیر عشق است؛ زیرا آتش جهنم، وجود آدمی را از پلیدی پاک می‌کند. حال آن کس که در دنیا شعله عشق وجود او را سوزانده باشد، دیگر نیازی به این تطهیر ندارد.

هیچ عاشق را ملامت روی نیست
سوختن او را قیامت روی نیست
گر محالی گوید او واجب بود
ور حجابی افتدش حاجب بود

- مولانا

در مثنوی مولانا، بیشتر به سوزاندگی عشق اشاره دارد؛ اما تفاوت آتش عشق با آتش عالم ماده، این است که عاشق، این سوختن را دوست دارد و با علم به سوختن، به سمت آن می‌رود (مثنوی، ج ۳، ۴۱۳۸-۴۱۴۰):

ای خنک چشمی که آن گریان اوست

جان من کوره‌ست و با آتش خوش است
 کوره را این بس که خانه آتش است
 همچو کوره عشق را سوزیدنیست
 هرکه او زین کور باشد، کودنیست

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۵۱۲-۱۵۱۳

قائل است. آتش عشق، عاشق را می‌گدازد؛ اما
 همین آتش، معشوق را می‌نوازد:
 عشق معشوقان دو رخ افروخته
 عشق عاشق جان او را سوخته

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۵۰۲۷

صدق او هم بر ضمیر میرزد
 عشق هر دم طرفه دیگری می‌پزد

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۲۹۶۱

و چنانچه این آتش حقیقی نباشد، زمانی
 می‌افسرد و خاموش می‌شود:
 چون رود نور شود پیدا دخان
 بفسرد عشق مجازی آن زمان

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۱۰۷۱

البته در این استعاره نیز همچون استعاره «عشق،
 غذا است»، مولانا خاصیت دوگانه‌ای برای عشق

جدول ۱۰: کلمات متناظر با حوزه مبدأ در استعاره شناختی «عشق، آتش است» در مثنوی مولانا

ردیف	کلمات متناسب با حوزه مبدأ	مفاهیم متناظر در حوزه مقصد	نمونه ابیات
۱	افروختن	غلبه عشق	ج ۳، ۵۰۲۷
۲	بریان شدن	تحمل درد و رنج فراق	ج ۱، ۹۸۲، ج ۳، ۴۱۳۸، ج ۶، ۱۰۷۱
۳	دخان	موقتی بودن (عشق مجازی) اصالت عشق حقیقی	ج ۶، ۱۰۷۱
۴	سوختن	تحمل درد و رنج فراق	ج ۳، ۵۰۲۷، ج ۲، ۱۵۱۲، ج ۳، ۴۱۳۸، ج ۳، ۵۰۲۷
۵	پختن	کامل شدن عاشق در مسیر عاشقی	ج ۵، ۲۹۶۱
۶	فسردن	موقتی بودن (عشق مجازی)	ج ۶، ۱۰۷۱
۷	کوره	کامل شدن عاشق در مسیر عاشقی	ج ۲، ۱۵۱۳

عطار در منطق‌الطیر در حکایت مجنون و سائل، به این معامله اشاره می‌کند:

مرا گفتا ز بهر چه چینی
 که غرق خون به خاکستر نشینی
 بدو گفتم که لیلی را بدیدم
 بدادم عقل و رسوایی خریدم

عطار، ۱۳۸۸ الف: ۳۹۹۹-۴۰۰۰

و در جای دیگر، سرّ عشق را همین داد و ستد می‌داند:

«عشق، معامله است»

- عطار

عطار دوبار در منطق‌الطیر، به معامله کردن عشق اشاره می‌کند. عاشق، عقل و هستی خویش را می‌فروشد و رسوایی و درد را می‌خرد. پارادوکس زیبایی که در این استعاره نهفته است این است که گرچه عاشق، ظاهراً در این معامله دچار خسران می‌شود، اما در واقع عشق، سودی است که نصیب هرکس نمی‌شود.

نگاشت‌های این استعاره در جدول ۱۱ مشاهده می‌شود.

این نمونه استعاره در مثنوی مولانا قابل ملاحظه نبود.

سایلی گفتش که ای آشفته‌کار
عشق چه بود سرّ این کن آشکار
گفت آن باشد که صد عالم متاع
جمله بفروشی برای یک فقاع

همان: ۳۲۸۷-۳۲۸۸

جدول ۱۱: نگاشت‌های استعاره شناختی «عشق، معامله است»

حوزه مقصد	نگاشت‌ها	حوزه مبدأ
عاشق	←	فروشنده
عشق	←	خریدار
عقل، هستی عاشق	←	مورد معامله
رسوایی، درد	←	دریافتی عاشق

«عشق، راه است»

این استعاره یکی از استعاره‌های پرکاربرد در مثنوی‌های عطار است و ۴۳ بار تکرار شده است (عطار، ۱۳۸۸ الف: ۱۴۵۵، ۱۲۱۸، ۱۸۹۳؛ همو، ۱۳۸۷: ۸۸۳، ۹۱۸، ۱۰۳۵، ۳۱۸۹؛ همو، ۱۳۹۴: صص ۱۲۳، ۱۵۴، ۲۰۳، ۲۲۱؛ همو، ۱۳۸۸ ب، صص ۸۵، ۹۲، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۵۶، ۲۰۳، ۲۲۲).

هر راهی، ابتدا و انتهای دارد. از نظر عطار، عشق راهی بی‌ابتدا و بی‌انتهاست که در طول آن، عاشق نمی‌تواند از خطرات در امان باشد. وی در داستان شیخ صنعان، از زبان وی، خصوصیات این راه را بیان می‌کند:

گر مرا در سرزنش گیرد کسی
گو در این ره این‌چنین افتد بسی
در چنین ره کان نه بن دارد نه سر
کس مبادا ایمن از مکر و خطر

عطار، ۱۳۸۸ الف: ۱۴۵۵-۱۴۵۶

این استعاره ۱۶ بار در مثنوی مولانا آمده است: (ر.ک: مولانا، ۱۳۸۴: ج ۱، ۵۱۰؛ ج ۳، ۲۱۵۳، ۴۴۲۲؛ ج ۴، ۱۶۶۰؛ ج ۵، ۲۲۴؛ ج ۶، ۱۳۲۱؛ ج ۶، ۵۵۳).

طلب یار، اولین قدم در طریق عشق است:

یار میجو تا بیایی راه را
ورنه کی دانی تو راه و چاه را

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۵۵۳

در این استعاره نیز مولانا برخی از عادات مألوف ذهنی مخاطب را به چالش می‌کشد و هرگونه شائبه مادی سفر عشق را از ذهن مخاطب می‌زداید: بیداری در طریق، شرط وصول به مقصد است؛ اما مولانا بیداری در راه عشق را مانع وصال می‌داند:

با خودی تو، لیک مجنون بیخود است
در طریق عشق، بیداری بد است

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۵۱۰

عاشق باید همانند گویی در مقابل چوگان عشق باشد؛ زیرا در این سفر، جذبه معشوق است که عاشق را در راه عشق هدایت می‌کند و با سفر عادی (سفر با ناچه) تفاوت دارد.

گوی شو می‌گرد بر پهلوی صدق
غلط‌غلطان در خم چوگان عشق

کین سفر زین پس بود جذب خدا
و آن سفر بر ناقه باشد سیر ما

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۶۶۰-۶۶۱

عشق، دریا ست

- عطار

این زیر استعاره در مثنوی‌های عطار، ۲۱ بار به کار رفته است (عطار، ۱۳۸۸ الف: ۱۷۷۸، ۲۰۱۴، ۱۳۶۵؛ همو، ۱۳۸۷: ۸۸۵، ۱۹۳۳، ۱۹۴۶؛ همو، ۱۳۹۴، صص ۲۱، ۳۳، ۵۴؛ همو، ۱۳۸۸ ب، صص ۳۶، ۷۴، ۸۶، ۱۲۵، ۲۲۰). استفاده از این حوزه مفهومی برای عشق در مثنوی‌های عطار، برای نشان‌دادن شمولیت و عمق عشق است. از سوی دیگر، دریا ناشناخته است و هر لحظه خطرات در کمین انسان است. کسی در دریای عشق غرق می‌شود، روی آسایش نخواهد دید:

مرد چون افتاد در بحط خطر
کی خورد یک لقمه هرگز بی جگر

عطار، ۱۳۸۸ الف: ۱۷۷۸

- مولانا

این استعاره در مثنوی ۴۲ بار تکرار شده است (ج ۱، ۷۰۰، ۷۱۹، ۹۱۸، ۲۵۴۳؛ ج ۲، ۱۰۲، ۸۲۶، ۹۲۲، ۱۳۹۹، ۲۰۲۴، ج ۳، ۳۱۵۲، ۲۸۵۹، ۵۱۳۵، ج ۵، ۵۱۴۶، ج ۶، ۶۹۶). مولانا کل عالم را غرق در دریای عشق می‌داند و معتقد است که هیچ‌کس را یارای فرار از امواج این دریا نیست. به‌کاربردن دریا و ازدها در کنار هم، شمولیت و قهاریت عشق را به‌خوبی به تصویر می‌کشد:

بنگر این کشتی خلقان غرق عشق
ازدهایی گشته گویی حلق عشق

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۶: ۶۹۶

غرق عشقی‌ام که غرق است اندر این
عشق‌های اولین و آخرین

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۰۲۴

مولانا برای عشق، تعبیر دیگری نیز دارد که نشان از ناشناختگی عشق و ناتوانی انسان در درک آن است:

پس چه باشد عشق دریای عدم
درشکسته عقل را آنجا قدم

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۵۱۳۵

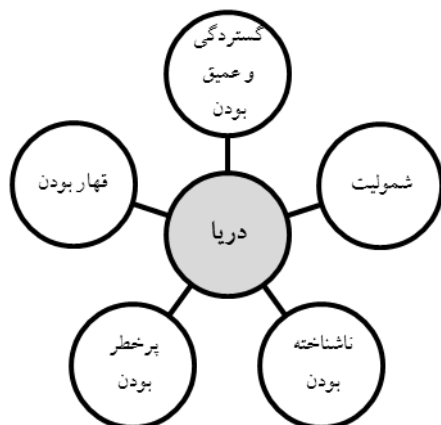
دریا خود وسیع است و ناشناخته، حال اگر این دریا عدم باشد، ناشناخته در ناشناخته است. قیل و قال عشق از آن کسانی است که هنوز فانی نشده‌اند؛ آنکه در عشق فانی شود، چون غریق فغانی ندارد:

بر لب جو من تو را نعره‌زنان
نشنوی در آب از عاشق فغان

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۳: ۲۸۵۹

تحلیل شناختی

گسترده‌گی و شمولیت عشق، وسعت آن، قهار بودن عشق، ناشناخته بودن، و پرخطر بودن، از جمله مفاهیمی است که باعث انتخاب این قلمرو حسی برای عشق شده است.



نمودار ۳: تعمیم‌های معنایی و ایمازهای تعبیه شده در استعاره «عشق، دریا است» در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا

عشق، می است

دومین استعاره شناختی پرکاربرد در مثنوی، استعاره

و دیگران، ۱۳۹۳). مولانا در این استعاره، بارها و بارها مألوفات ذهنی مخاطب را به چالش می‌کشد: هرکس می‌نوشد، چون طفلان می‌شود که سخن از روی عقل و خرد نمی‌گویند و چیزی را پنهان نمی‌دارند؛ اما گویا در عالم عشق، فقط مستان «بالغ» و «رهیده از هوا» هستند:

خلق طفلان‌اند جز مست خدا
نیست بالغ جز رهیده از هوا

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۹۰۲

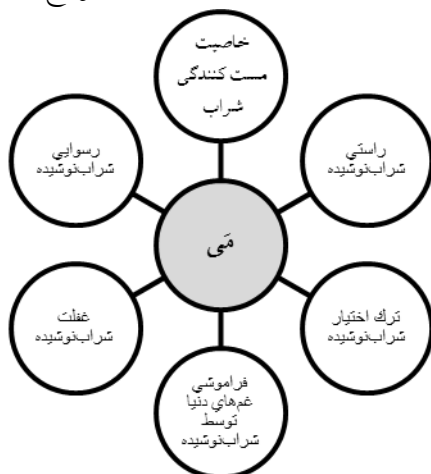
کلّ هستی از این شراب عشق مست شده و این مستی بر خلاف مستی ظاهری، با غفلت همراه نیست؛ بلکه آنکه مست چنین باده‌ای می‌شود، به مقام «صحو» می‌رسد:

جمله ذرات در وی محو شد
عالم از وی مست گشت و صحو شد

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۵۳۲

کوه با داوود گشته هم‌رهی
هر دو مطرب مست در عشق شهی

همو، ج ۳: ۴۶۵۵



نمودار ۴: تعمیم‌های معنایی و ایمازهای تعبیه شده در استعاره «عشق، می است» در مثنوی مولانا

نمونه این استعاره در مثنوی‌های عطار قابل توجه نبود.

شناختی «عشق، می است» می‌باشد. این استعاره، ۱۱۵ بار در مثنوی تکرار شده است (ر.ک: مولوی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۰، ۱۷۳۳، ۲۰۸۲، ۲۴۲۴، ۳۰۱۴، ۳۱۸۲، ۳۹۰۲ و ۴۴۷۹؛ همان، ج ۲: ۹۹۶، ۱۰۰۹، ۱۵۳۲ و ۱۸۲۹؛ همان، ج ۳: ۱۳۹۴، ۱۵۴۰، ۲۱۵۷، ۲۵۴۸، ۴۶۵۵ و ۵۱۵۸؛ همان، ج ۴: ۲۸۷۸، ۴۲۴؛ همان، ج ۴: ۴۲۴ و ۲۷۸۷؛ همان، ج ۵: ۲۶۴۹، ۴۵۰۹؛ همان، ج ۶: ۷۰۹، ۷۱۹، ۹۵۵، ۱۹۵۹، ۲۱۷۷، ۲۹۶۵).

قلمرو حسی «می» که مولانا در اشعار خود به‌وفور از آن استفاده کرده است، از جمله قلمروهای حسی است که در عرفان عاشقانه شاهد آن هستیم. در واقع در عرفان صوفیانه یا زاهدانه، به‌سبب پایبندی و تعهد بیشتر به پوسته و ظاهر شریعت، این نوع استعاره کمتر دیده می‌شود. شراب در دین اسلام حرام است و آن‌کس که شراب نوشد، مشمول حدّ شرعی خواهد شد؛ اما چرا عرفا «می» را برای عشق انتخاب کرده‌اند؟ یکی از دلایل این انتخاب، «ترک اختیار» است. آن‌کس که می‌نوشد، دیگر از خود اختیاری ندارد. در واقع، به‌کار بردن این قلمرو حسی برای عشق، یادآور همان نزاع دیرین عقل و عشق است. عقل در عشق، ناکارآمد می‌شود و گرچه مستان را به دربار پادشاه راهی نیست، اما در عالم عاشقی، تنها مستان عشق به دربار یار، بار می‌یابند:

در عشق باش مست که عشق است هر چه هست
بی‌کار و بار عشق بر دوست بار نیست
گویند: «عشق چیست؟» بگو: ترک اختیار
هر کوز اختیار نرست، اختیار نیست

مولانا، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۶۴

از سوی دیگر، رفتارهای نامتعارف و خلاف عرف عاشق و قابل تطبیق با انسان، مستی است که هنجارشکنی می‌کند و رفتارهایی نشان می‌دهد که در چشم عامه مردم، ناخوشایند است (ر.ک: زرقانی

عشق، بیماری است
 - عطار
 است و عطار با کاربرد کلمات متناسب با حوزه
 مبدأ، یعنی بیماری، این استعاره را به تصویر کشیده
 این استعاره، ۶۱ بار در مثنوی‌های عطار تکرار شده است:

جدول ۱۲: کلمات متناظر با حوزه مبدأ در استعاره شناختی «عشق، بیماری است» در مثنوی‌های عطار

ردیف	کلمات متناسب در حوزه مبدأ	مفاهیم متناظر در حوزه مقصد	نمونه ابیات
۱	درد*	جدایی و فراق، ملامت اطرافیان	منطق الطیر، ۳۳۸۹، ۲۳۲۰؛ الهی نامه، ۱۹۳۵
۲	جنون	سرخوشی ناشی از عشق، انجام کارهای خلاف عرف	منطق الطیر، ۳۹۶۴
۳	درمان	عطار معتقد است برای درد عشق، درمانی وجود ندارد	اسرارنامه، ۱۲۳؛ منطق الطیر، ۱۲۴۴
۴	علت	جدایی و فراق، ملامت اطرافیان	مصیبت نامه، ۲۱۳
۵	افسردگی	انزوا و کناره گیری از اطرافیان	اسرارنامه، ۳۷۸
۶	مرگ	نابودی	مصیبت نامه، ۲۱۸

- مولانا

این استعاره در مثنوی مولانا ۷۳ بار به کار رفته است:

جدول ۱۳ کلمات متناظر با حوزه مبدأ در استعاره شناختی «عشق، بیماری است» در مثنوی مولانا

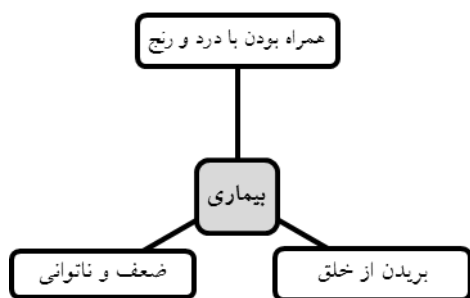
ردیف	کلمات متناسب با حوزه مبدأ	مفاهیم متناظر در حوزه مقصد	نمونه ابیات
۱	جنون/دیوانگی / سودا	سرخوشی ناشی از عشق، انجام کارهای خلاف عرف، متفاوت بودن از مردم	ج ۱، ۵۲۵، ۴۲۱، ۳۳۳۹؛ همان، ج ۳: ۳۸۳۲؛ ج ۴: ۴۲۷، ۱۵۳۶؛ همان، ج ۵: ۴۱۰، ۴۰۲۳؛ ج ۶: ۱۰۵۰
۲	درد	جدایی و فراق، ملامت اطرافیان	ج ۲، ۴۱، ۶۹، ۲۱۳، ج ۴، ۴۲۸، ج ۵، ۸۷۴
۳	علت*	جدایی و فراق، ملامت اطرافیان	ج ۱، ۳، ج ۵، ۸۴۰

تحلیل شناختی

(۱۳۵)؛ اما در عالم عشق، علت آن فراق و جدایی است. بیماری باعث انزوا می‌شود و انسان را از اطرافیان دور می‌کند. علت دیگر اینکه انسان بیمار، در بیماری شدید، نمی‌تواند به چیزی جز بیماری فکر کند (رک: زرقانی و دیگران، ۱۳۹۳). عاشق نیز

در طب قدیم، از جمله در «قانون» ابن سینا، عشق را بیماری‌ای از نوع وسواس یا چیزی شبیه مالیخولیا می‌دانستند و علامات‌اتی چون گودی و خشکی چشم و ... را برای آن معرفی می‌کردند (گوهرین، ۱۳۸۲):

خود عشق را درمان هر درد می‌داند.



نمودار ۵: تعمیم‌های معنایی و ایمازهای استعاره «عشق»، بیماری است» در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا

عشق، دام است

- عطار

این استعاره ۴۴ بار در مثنوی‌های عطار آمده و یکی از استعاره‌های پرکاربرد است (عطار، ۱۳۸۷، ابیات ۸۹۲، ۱۳۹۳، ۱۹۲۸، ۱۹۴۸، ۲۰۲۳، ۳۱۲۵، ۲۲۲۰؛ همو، ۱۳۸۸ الف، ابیات ۱۴۰۸، ۱۸۹۵، ۳۱۰۲، ۳۲۸۸؛ همو، ۱۳۹۴، صص ۲۵، ۴۶، ۸۹، ۱۲۵، ۱۲۷؛ همو، ۱۳۸۸ ب، صص ۴۸، ۸۹، ۹۱، ۱۳۱، ۲۲۵، ۲۲۹، ۳۰۳). چنان در عشق محکم گشت بندش که پند کس نیامد سودمندش

عطار، ۱۳۸۸ الف: ۲۳۴۰

اصطلاحات بند (منطق‌الطیر، ۲۳۴۰)؛ کمند (الهی‌نامه، ۲۲۲۳)، دام (مصیبت‌نامه، ۲۰۳)، صید (مصیبت‌نامه، ۱۱۳)، از جمله مفاهیم مرتبط با حوزه مبدأ این استعاره است که عطار استفاده کرده است.

- مولانا

این استعاره در مثنوی مولانا ۱۴ بار تکرار شده است (ج ۱، ۱۳۲۴، ۳۶۹۲، ج ۲، ۹۸۵، ج ۳، ۲۳۶، ۵۸۹، ج ۴، ۴۵۶، ۹۹۸، ج ۵، ۴۲۷، ۴۱۱، ج ۶، ۲۲۵۶، ۳۶۵۲). مولوی برای این استعاره کلماتی چون صید (ج ۲، ۹۸۵، ج ۶، ۲۲۵۶) و دام را به کار می‌برد (ج ۱، ۱۳۲۴، ج ۳، ۲۳۶، ۵۸۹، ج ۶، ۲۲۵۶، ۳۶۵۲).

از نظر مولانا، عشق در دام هیچکس نمی‌آید؛ اما دامی است که هر کس را شکار نمی‌کند؛ بلکه

همیشه وقف معشوق می‌شود و به چیزی جزء او نمی‌اندیشد. همچنین بیماری، ضعف و ناتوانی بیمار را به دنبال دارد. عشق نیز آنجا که قدم می‌گذارد، عاشق مقهور عشق می‌شود و در برابرش ضعیف و ناتوان است.

با وجود این شباهت‌ها، تفاوت بیماری عشق با بیماری تن این است که عاشق، دنبال درمان درد عشق نمی‌رود و اصولاً بیماری عشق، درمانی ندارد:

عاشق آشفته فرمان کی برد؟

درد درمان‌سوز درمان کی برد؟

عطار ۱۳۸۸ الف، ۱۲۴۴-۱۲۴۵

«علت» عشق از سایر علت‌ها جداست و عاشق این درد را دوست دارد و آگاهانه به سوی آن می‌رود:

علت عاشق ز علت‌ها جداست

عشق اصطربلاب اسرار خداست

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳

و اگر این درد درمانی داشته باشد، همان عشق

است:

شاد باش ای عشق خوش‌سودای ما

ای طیب جمله علت‌های ما

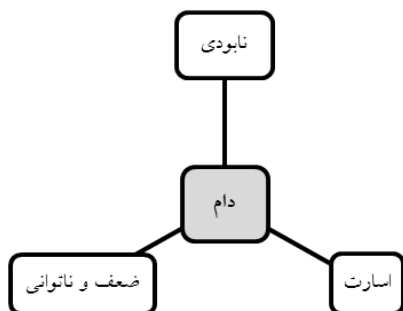
ای دوی نخوت و ناموس و ما

ای تو افلاطون و جالینوس ما

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۳

با بررسی ژرف‌تر این استعاره در مثنوی‌های دو شاعر، درمی‌یابیم که عطار بیشتر دردناکی بیماری عشق را مدنظر داشته است، در حالی که مولانا به جنون‌آور بودن عشق و سودایی بودن عاشق توجه بیشتری داشته است. از سوی دیگر، عطار معتقد است که بیماری عشق، درمانی ندارد؛ اما مولانا

می دهد که عاشق انتخاب می شود، انتخاب نمی کند. از سوی دیگر، آنکه صید می شود، می داند که دیگر راه فراری ندارد و طعمه صیاد خواهد شد. در واقع در درون این استعاره، ایماژهای اسارت و نابودی نیز تعبیه شده است.



نمودار ۶: تعمیم‌های معنایی و ایماژهای تعبیه شده در استعاره «عشق، دام است» در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا

بحث و نتیجه‌گیری

در یک رویکرد کلی، می توان کاربرد استعاره‌های شناختی عشق در مثنوی‌های عطار و مولانا را در مسیر کلی در نمودار ۷ بررسی کرد.

عاشق باید قابلیت در دام عشق افتادن را داشته باشد:

آن که ارزد صید را، عشق است و بس
لیک، او کی گنجد اندر دام کس؟
تو مگر آئی و صید او شوی
دام بگذاری، به دام او روی

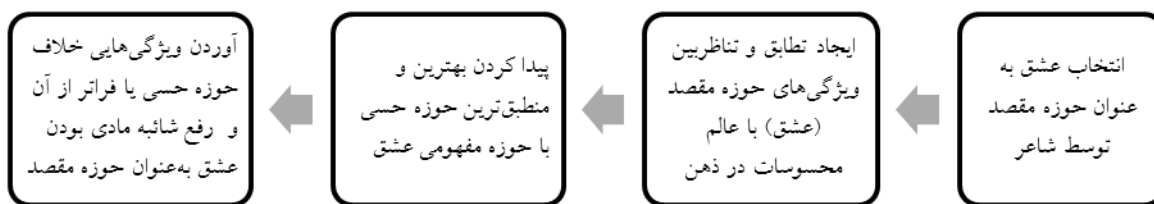
مولوی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۴۲۷-۴۲۸

و این «صید بودن» از صیادی بهتر است:
عشق میگوید به گوشم پست پست
"صید بودن خوشتر از صیادی است"

مولوی، ۱۳۸۴، ج ۵: ۴۱۱

تحلیل شناختی

این استعاره ناظر به احاطه شدن عاشق توسط عشق و ناتوانی او در فرار از عشق است. عشق، صیادی است که عاشق را انتخاب و سپس شکار می کند. در واقع این استعاره نیز به نوعی چیرگی و قهاریت عشق و ضعف عاشق را به تصویر می کشد و از آنجا که صید ناخواسته در دام می افتد، نشان



نمودار ۷: چگونگی انتخاب حوزه مبدأ در استعاره‌های شناختی

برخی از نگاشت‌های این دسته‌بندی ممکن است با قلمرو معنایی دیگری نیز هم‌پوشانی داشته باشند. جداول زیر، با توجه به بسامد تکرار استعاره‌ها در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا - که در متن بدان‌ها اشاره شد - به دنبال شناخت عمیق‌تر و جزئی‌تر نگاه عطار و مولانا به عشق است:

با توجه به شباهت‌های معنایی میان قلمرو حسی و تعمیم‌های آنها و نیز ایماژهایی که درون استعاره‌ها تعبیه شده‌اند، ویژگی‌های عشق در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا را می توان در پنج دسته معنایی کلی جای داد که عبارتند از «کشندگی»، «چیرگی»، «شمولیت»، «راهبری» و «واسطه‌ای» (ر.ک: هاشمی و قوام، ۱۳۹۲) که البته

جدول ۱۴: ویژگی‌های عشق با توجه به استعاره‌های مفهومی در مثنوی‌های عطار

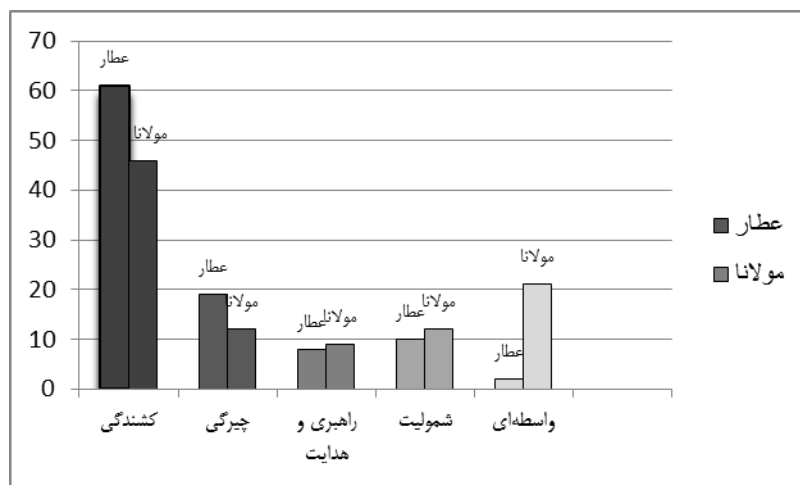
درصد	استعاره	کارکرد شناختی	
۶۱ درصد	عشق، آتش است عشق، قاتل است عشق، نهنگ است عشق، شیر است	سوزندگی نابودگری	دسته اول کشندگی
۱۹ درصد	عشق، دام است عشق، بیماری است عشق، سیمرخ است عشق، صیاد است عشق، غارتگر است عشق [انسان]، چیره است عشق، شاه است	مهارکنندگی عظمت داشتن قهار بودن	دسته دوم چیرگی و قهاریت
۸ درصد	عشق، راه است عشق، نور است عشق، رهبر است	رهمنونی	دسته سوم راهبری
۱۰ درصد	عشق، دریا است عشق، درخت است عشق، خورشید است عشق، وادی است		دسته چهارم شمولیت
۲ درصد	عشق، معامله است عشق، آتش است	ابزاری و کمک‌کننده	دسته پنجم واسطه‌ای

جدول ۱۵: ویژگی‌های عشق با توجه به استعاره‌های مفهومی در مثنوی مولانا

درصد	استعاره	کارکرد شناختی	
۴۶ درصد	عشق، آتش است عشق، قاتل است عشق، ازدهاست	سوزندگی کشندگی	دسته اول کشندگی
۲۱ درصد	عشق، می است عشق، غذا است عشق، مرکب است عشق، پرنده است عشق، اسطرلاب است	ابزار کمک‌کننده	دسته دوم واسطه‌ای
۱۲ درصد	عشق، دام است عشق، بیماری است عشق، صیاد است عشق، غارتگر است عشق، سیمرخ است عشق، شاه است	عظمت قهار بودن	دسته سوم چیرگی
۱۲ درصد	عشق، دریا است عشق، درخت است عشق، خورشید است		دسته چهارم شمولیت و فراگیری
۹ درصد	عشق، راه است عشق، نور است عشق، رهبر است	رهمنونی	دسته پنجم راهبری

بسیار توجه کرده است. در واقع، قاهریت، جباریت و سلطه عشق در نگاه او بیشتر مشهود است. مرکزیت استعاره «عشق، انسان است» در مثنوی‌های عطار با تعمیم‌ها و نگاشت‌هایی همچون «کشتن»، «غارت کردن»، «صید کردن» و «چیره بودن» نیز این موضوع را تأیید می‌کند. علاوه بر آن، تعمیم‌هایی استعاره «عشق، حیوان است» که عبارتند از: نهنگ، شیر و سیمرغ نیز به خوبی این نگاه را منعکس می‌کند.

از بین استعاره‌هایی که مولانا با محوریت عشق به کار برده است، «عشق، آتش است»، «عشق، می است» و «عشق، انسان است»، بیشترین بسامد را دارند. این امر نشان‌دهنده نگاه مولانا به سوزاندگی و فنا، مست‌کنندگی و تأثیرگذاری و ذی‌شعور بودن عشق است که از بین خصوصیات عشق، بیشتر مدنظر او بوده است. عطار بیشتر استعاره‌های عشق، قاتل است و عشق، راه است، به کار برده است و نشان می‌دهد که شاعر به قاهریت عشق



نمودار ۸: سیر تطور استعاره‌های شناختی عشق در مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا (درصد)

استعاره غالب با تعمیم معنایی کشنده‌گی «عشق، قاتل است» می‌باشد که ۱۳۳ بار در مثنوی‌های عطار تکرار شده است. کاهش این استعاره در مثنوی مولانا، نشان‌دهنده تغییر نگاه عرفانی از عابدانه و صوفیانه محض، به عاشقانه و ذوقی است؛ زیرا عرفان صوفیانه، متأثر از برخی قواعد بدون انعطاف و سخت‌گیرانه بین عابد و معبود است که به تدریج در عرفان عاشقانه، جای خود را به رابطه دوسویه عشق بین عاشق و معشوق و آمیختگی هم‌زمان رنج و لذت دارد. عشق در عرفان عاشقانه، قواعد و عادات معهود را در هم می‌شکند و غیرقابل پیش‌بینی است. از سوی دیگر، استعاره‌های مشترک نیز در

بررسی سیر این استعاره‌ها نشان می‌دهد که استعاره‌هایی با تعمیم معنایی کشنده‌گی و چیرگی، از عطار به مولانا سیر نزولی داشته است و بر عکس، استعاره‌هایی که به عشق نگاه مثبت و واسطه‌ای داشته است، سیر صعودی دارند. استعاره‌ها با ۶۱ درصد در مثنوی‌های عطار، به ۴۶ درصد در مثنوی مولانا رسیده است و برعکس، استعاره‌هایی که به عشق نگاه واسطه‌ای و یاری‌کننده دارند، از ۲ درصد در مثنوی‌های عطار به ۲۱ درصد در مثنوی مولانا می‌رسد. قلمرو «چیرگی» نیز همین سیر نزولی را داشته است، یعنی از ۱۹ درصد در مثنوی‌های عطار به ۱۲ درصد در مثنوی مولانا رسیده است.

پورجوادی، نصرالله (۱۳۸۷)، *بادۀ عشق*، تهران، کارنامه.
خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۳)، *حافظ‌نامه*، تهران:
انتشارات علمی و فرهنگی.

رحیمیان، سعید (۱۳۷۸)، *حب و مقام محبت در حکمت و عرفان نظری*، شیراز: نوید.

زرقانی، سید مهدی و مریم آیاد (۱۳۹۳)، «تطور استعاره عشق از سنائی تا مولانا»، *فصلنامه ادبیات عرفانی*، دوره ۶، شم ۱۱، پاییز و زمستان.

سجودی، ف (۱۳۹۱)، «مکان، جنسیت و بازنمایی سینمایی»، *نشانه‌شناسی مکان (مجموعه مقالات هفتمین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی)*، تهران: انتشارات سخن.

سهرودی، یحیی (۱۳۹۳)، *فی حقیقه العشق*، تهران: انتشارات مولی.

صفوی، کوروش (۱۳۸۲)، «بختی درباره‌ی طرح‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی»، *نامه‌ی فرهنگستان*، دوره ۶، شم ۱، صص ۸۵-۶۵.

عطار نیشابوری (۱۳۸۷)، *الهی‌نامه*، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.

همو (۱۳۸۸ الف)، *منطق‌الطیر*، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.

همو (۱۳۸۸ ب)، *مصیبت‌نامه*، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.

همو (۱۳۸۸ ج)، *تذکره‌الاولیا*، تهران: هرمس
همو (۱۳۹۴)، *اسرارنامه*، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن.

همو (۱۳۸۱)، *دیوان اشعار*، تهران: بدرقه جاوید.

قوام، ابوالقاسم، ثمین اسپرغم (۱۳۹۴)، «بررسی استعاره‌های «عشق» و «معشوق» در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان بر بنیاد نظریه استعاره‌شناختی»، *کهن‌نامه ادب فارسی*، شم ۳.

گلفام، ارسلان و ممسنی، شیرین (۱۳۸۷)، «بررسی راهبرهای شناختی استعاره و کنایه تصویری در اصطلاحات حاوی اعضای بدن»، *پازند*، شم ۱۲، صص ۹۳-۱۰۹.

اشعار عطار و مولانا، کیفیت متفاوتی دارند. به‌عنوان مثال، حوزه مبدأ آتش - پرکاربردترین حوزه مبدأ برای عشق در مثنوی مولانا - در شعر عطار و مولانا، کیفیت متفاوتی دارد. در عطار، سوختن به معنای پخته و تطهیر شدن، غلبه دارد در حالی که در مثنوی مولانا، سوختن همراه با لذت برای فنا شدن بیشتر دیده می‌شود.

در مورد بیماری نیز عطار بیشتر درد و رنج بیماری عشق را مدنظر داشته است، درحالی که بیماری عشق در نزد مولانا، بیشتر جنون و سودا ست که با روحیه مستانه و عاشقانه وی، سازگاری بیشتری دارد.

از بین استعاره‌هایی با حوزه مبدأ مکان و راه، قلمرو مبدأ «راه» در مثنوی‌های عطار، نزدیک به سه برابر مثنوی مولانا ست؛ حال آنکه مولانا بیشتر حوزه «دریا» را انتخاب کرده است که با توجه به گستردگی و عمق دریا، می‌توان گفت که شمول و گستردگی عشق و نیز سکون آن مدنظر بوده است. این امر را می‌توان نشان‌دهنده این دانست که با وجود انفسی بودن عرفان هر دو شاعر، عرفان مولانا نسبت به عطار، انفسی‌تر است.

منابع

ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۰)، *دفتر عقل و آیت عشق*، تهران: طرح نو.

اسپرهم، داود (۱۳۹۵)، «مفهوم (تقلیب عشق کبریا) در متون صوفیه (با تأکید بر آثار مولانا)»، *دوفصلنامه مطالعات عرفانی*، شم ۲۳، بهار و تابستان ۱۳۹۵.

بهنام، مینا (۱۳۸۹)، «استعاره مفهومی نور در دیوان شمس»، *فصلنامه نقد ادبی*، س ۳، شم ۱۰، صص ۹۱-۱۱۴.

پورابراهیم، شیرین و غیاثیان، مریم‌السادات (۱۳۹۲)، «بررسی خلاقیت‌های شعری حافظ در مفهوم‌سازی عشق»، *نقد ادبی*، س ۶، شم ۲۳، صص ۸۲-۵۹.

- گوهرین، سید صادق (۱۳۸۲)، *شرح اصطلاحات تصوف*، ج ۸، تهران: انتشارات زوار.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۴)، *مثنوی*، تصحیح توفیق سبحانی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- همو (۱۳۸۹)، *کلیات شمس*، به کوشش بدیع‌الزمان فروزان‌فر و کاظم عابدینی، تهران: ذهن‌آویز.
- هاشمی، زهره و ابولقاسم قوام (۱۳۹۲)، «نگرش احمد غزالی به عشق بر بنیاد نظریه استعاره شناختی»، *ادب‌پژوهی*، صص ۴۹-۷۱.
- Lakoff , G. &Johnsen . M. (2003) *Metaphors we Live by*, The Univer.sity Chicago Press.